

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

بهرام رحمانی
۰۸ جولای ۲۰۲۴

نگاهی به کتاب «روسپیان - صادق‌ترین معشوقه‌های عالم‌اند!»

به قلم دکتر «مسعود نقره‌کار»

از مهترین و بزرگی‌های داستان‌های علمی-تخیلی، جذابیت آن‌هاست به‌گونه‌ای است که تمامی علاقه‌مندان کتاب می‌توانند این داستان‌ها را با علاقه مطالعه کنند؛ به‌ویژه اگر این داستان‌ها در رابطه با زیست و زندگی انسان‌ها، از اکتشاف مختلف جامعه باشند در حالی که شاید سبک‌های جنگی و جنایی فقط به برخی بزرگسالان به‌خصوص آقایان جذابیت داشته باشد.

در اغلب این کتاب‌ها و رمان‌ها، با شخصیت‌های غیر واقعی و عجیب و غریب در بطن داستان مواجه می‌شویم که هر نویسنده‌ای آن‌ها را به حالت‌های مختلف در داستان خود به کار برده است.

انسان در همه مشاغل تن یا بخش‌هایی از تن خود را می‌فروشد. در واقع، شغل عبارت است از انجام کاری در برابر دریافت مزد، تن‌فروشی هم یک شغل است. چون از این بابت تفاوت چندانی با باقی مشاغل ندارد. چون در تن‌فروشی هم خدمات جنسی از طریق عرضه مستقیم و یا غیرمستقیم بخش یا بخش‌هایی از بدن صورت می‌گیرد و در ازای آن دستمزد دریافت می‌شود.

اما این‌که آیا این یک شغل «استثمارزا» و یا «آسیب‌زا» است، به چه کسانی ضرر می‌زند و چه کسانی سود می‌برند، این‌ها موضوعات عملی و اجتماعی است که باید به‌طور جداگانه به آن پرداخت.

روسپی‌گری در هر جامعه‌ای، عمدتاً محصول مناسبات «سرمایه‌داری»، «پدرسالارانه» و «مردسالارانه» است. اما پرداختن به زیست و زندگی «روسپیان» به خصوص در جامعه اسلام‌زده و مردسالار ما، هم یک نوع تابوشکنی است و هم در این مورد داشتن جسارت اظهار نظر می‌طلبد.

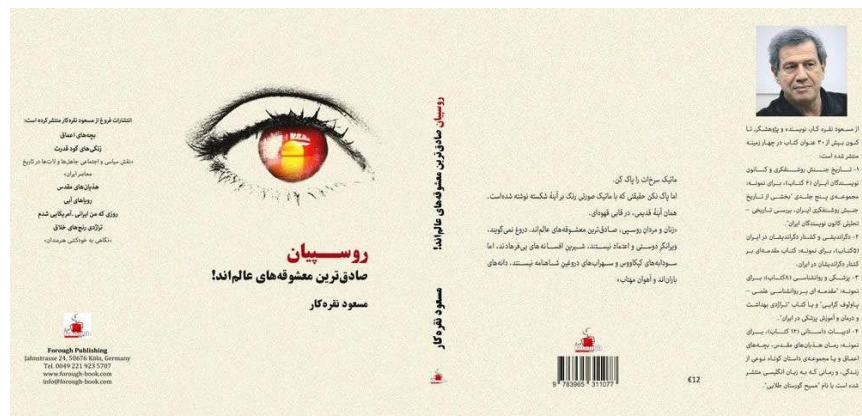
تابو، به‌معنای تحریم و منع است و در جامعه‌شناسی به آن دسته از رفتارها، گفتارها یا امور اجتماعی گفته می‌شود که بر طبق فرهنگ جامعه، که می‌تواند نشأت گرفته از مذهب، عرف، رسم و غیره باشد، ممنوع و نکوهش‌پذیر است.

فروید تابوها را از جمله قدیمی‌ترین قوانین بشری می‌داند و اضافه می‌کند که تابوها اغلب مورد تمایل انسان‌ها هستند. تابو شکنی، مستلزم شجاعت زیادی است، شکستن یک مشغله ذهنی موهوم؛ فرو ریختن یک هیبت دروغین؛ گذر از یک مانع غیرواقعی؛ فرو ریختن القاب پوشالی؛ باز کردن یک قفل و ذهن توهم‌زا و ساده کردن مسئله سختی است که بخش عظیمی از اذهان را به خود مشغول کرده است.

یک کتیبه بابلی ۴۰۰۰ ساله خبر از وجود آن در دوران کهن می‌دهد. به این ترتیب، روسپی‌گری و ارائه خدمات جنسی در مقابل مزد از دیرباز یکی از حرفه‌های رایج در تمامی شهرهای کوچک و بزرگ جهان بوده و در فرهنگ‌های مختلف و به‌طور تاریخی مراحل را پشت سر گذاشته و عمدتاً با تغییر معیارهای اخلاقی جامعه تبدیل به حرفه‌ای نه چندان دل‌خواه و مقبول شده است.

به دلایلی که اشاره کردم دکتر مسعود نقره کار، در این رمان خود، با جسارت، هم امر یک قشر محروم و رنج‌دیده را مانند آینه‌ای در مقابل جامعه قرار داده و هم تابوشکنی کرده است. چرا که بسیاری از نویسندگان و تحلیل‌گران ما، یا اهمیتی به این قشر محروم جامعه نمی‌دهند؛ یا طرح آن‌ها را برای خود هزینه‌بردار می‌دانند و یا آن‌ها را طردشده و قربانی خودخواسته قلمداد می‌کنند.

متأسفانه در جامعه ما و یا افغانستان، این انسان‌های رنج‌دیده را سنگسار می‌کنند، به قتل می‌رسانند و سر به نیست می‌کنند.



رمان «روسپیان صادق‌ترین معشوقه‌های عالمند»، به قلم مسعود نقره‌کار، توسط نشر «فروغ» در کلن آلمان در سال ۱۴۰۲ و در ۱۵۶ صفحه منتشر شده است.

مسعود نقره‌کار نویسنده پرکار، پژوهش‌گر، فعال سیاسی و پزشک مقیم آمریکاست که طی چند دهه در زمینه پژوهش و برگزاری جلسات ادبی پیشگام بوده و چندین کتاب منتشر کرده است.

رمان «روسپیان صادق‌ترین معشوقه‌های عالمند»، دنیای مردسارانه را به تصویر می‌کشد که چه در ایران و چه در خارج، رو به تباهی و ویرانی می‌روند و دیگر رویا جایی در زندگی‌شان ندارد. ذهن مشوش و افکار پوسیده آنان که ریشه در جامعه‌ای دیکتاتوری دارد، دنیایشان را محدود کرده و حتی زندگی در جهان آزاد هم تأثیری در تغییر ذهنیت و نگرش آن‌ها ندارد.

در بخش‌هایی از این رمان می‌خوانید:

سودابه بی‌خبر رفته بود. صندلی خالی‌اش را گوشه آینه دیدم.

«گوش کن آینه:

«من از انعکاس چهره‌ام درون تو می‌ترسم. من از تصویرم در درون تو و دیدن هرچه درون توست احساس وحشت می‌کنم. ناتوان و خسته از وحشت دیدار با تو، با ترس بیداری از صبح می‌خوابم. در نگاه به تو، در دیار با تو ذره‌ای تسکین و آرامش نیست. می‌خواهم انکارت کنم، نمی‌توانم. چقدر سرزنش، چقدر احساس گناه، ناپاوری، نگرانی، شرم؟ با تو هستم، چیزی بگو، چرا سرد و ماسیده، بهت‌زده و در خود فرورفته به من خیره شدی، چرا...؟ (ص ۹)

«چرا زنگ صدایت عوض شده؟»

«خودت گفתי پیر شدم. از حنجره‌های خسته و فرسوده و سرشار از بغضی سنگین، انتظار دیگری داری؟! بگذار از نخستین شب فریب برایت بگویم. اگر گاهی عصبانی می‌شوم من را ببخش و به حساب سوز زخم‌ها بگذار.»
... (ص ۱۳)

به پارک برگشتم.
داشتم به او عادت می‌کردم.
فکری‌ام کرده بود.
با آب آرام و شفاف دریاچه حرف می‌زدم.
با چهره‌ای که با موج بازی می‌کرد: «این غریبه کیست؟
نگاهم کن غریبه، می‌خواهم با چشم‌هایت سخن بگویم، روی از من نگیر.»
«من غریبه نیستم، با تو از هزاران آینه تو در تو عبور کرده‌ام. بی‌اعتنا و بی‌آن‌که نگاهی به آینه بیاندازیم. خوب به چهره من نگاه کن؛ غریبه نیستم.»
...

و تویی که هنوز به دنبال گمشده‌ات هستی و نمی‌دانی کیست و چیست؟

تویی،

غریبه نیستی.

گوش کن،

حمایت نکن.

قلب تکمپارات دیگر تاب این‌که زمین بازی کس دیگری شود را ندارد... (صص ۲۴ و ۲۵)

به من زل زده بود، سودابه را می‌گویم.

سودابه هم شیفته این بود که دیگران به او توجه کنند.

- من عاشق دیده شدنم، تو چی؟

- همه دوست داریم دیده بشیم. همه به دیده‌شدن فکر کردن و دیده‌شدن رو دوست دارن. دیده شدن حس و خواستی طبیعی

است. هر انسانی دوست داره دیده بشه، دیده شدن ظاهر و باطن.

- یعنی تو هم دوست داری دیدی بشی؟

- آره، اما نه هر نوع دیده شدنی... (ص ۳۹)

برای بعضی‌ها فقط دیده‌شدن مهم است، فرق نمی‌کند چگونه دیده‌شدن.

آتش‌سوزی ساختمان پلاسکو یادت هست؟ ساختمان در شعله‌های آتش می‌سوخت، تعدادی در حال سوختن و جا سپردن در میان آتش. در خیابان اما عده‌ای خندان در حال عکس سلفی گرفتن با ساختمان و انسان‌های در حال سوختن بودند.

صفحات مجازی آن روزها و عکس‌های سلفی یادت هست؟

- هر جوری دلت می‌خواد تحلیل کن، من عاشق دیده شدنم... (ص ۴۰)

آمده بودم در جشنواره ایران، میز کتاب بگذارم.

«چیزی ام فروختین؟»

«به کتاب آشپزی»

قهقه زد.

«ملت یه شیکم و زیر شیکم فکر می‌کنن، این همه کتاب، فقط کتاب آشپزی فروش رفته. وقت تلف می‌کنین، این ملت

درست بشو نیست.»

شوخ و شنگول با شیطنت و طنز از کارهایش و از میامی گفت. گهگاه هم متکی بارم می‌کرد.

«جسارته، این کتابا بی‌فایده هستن. روزنامه بخونین، اونم فقط آگهی هاشو.»... (ص ۴۴)

آوای ویلن و صدای دلنشین‌ات لظظه‌ای از جان و جهان ما بیرون رفتنی نیست:

«مرد باشی یا زن، زنگی تمامت می‌کند.

انسان باش تا جاودانه زندگی کنی.

راستی تو کیستی؟ رویا؟»... (ص ۴۸)

تکیه کلامش بود:

«زندگی به یک مو بنده، حرص نزنین.»

راست می‌گفت، چه کسی باور می‌کرد یک ویروس بتواند جهانی را مات کند، کرونا را می‌گویم. نشان داد دوست داشتن

و عشق، همزاد دل‌تگی‌اند... (ص ۷۱)

می‌خواستم تلافی کرده باشم. به سودابه گفتم:

- مهمونی خونه جناب سرهنگی که طی مراسمی جلو آینه به خودش درجه سرتیپی داد، خیلی به من خوش گذشت و

واسم جالب بود. نوبتی هم باشه نوبت منه، می‌خوام دعوتت کنم به یه مهمونی دیدنی‌تر، باب میل و دندونه توست.

- باشه، حاضریم. به شرط این‌که بحث و فحص و سخنرانی سیاسی نباشه.

- خیالت راحت باشه. اکثرشون ملکه فکرشون دلار و زندگی لاکچریه، سیاستم با «ث» مثلث می‌نویسن.

- آدم‌های عاقلی هستن... (ص ۷۵)

بلند شد و به طرف دستشویی رفت.

باقی‌مانده شرابم را نوشیدم.

لرزش دست‌ها و تپش قلبم بیش‌تر و شدیدتر شد.

کنار لیوان شرابش اسکناس صد دلاری و یادداشتی گذاشتم و بیرون زدم.

«روسپیان، صادق‌ترین معشوقه‌های عالم‌اند

و

فاحشه‌گان بهترین دختران خداوند.»... (ص ۱۱۰)

آرام با خودم حرف می‌زدم، نمی‌خواستم صدایم را بشنود.
بر ما و کشورمان چه باید برود که به خود آییم؟ زندان‌ها و «گورستان‌های بدون مرز»، یا از میان رنج‌ها و فاجعه‌ها همین یک قلم جنس، یعنی کودکان و زنان و مردان کارتن‌خواب و زباله‌خور، کافی نیستند؟
این رنج‌ها روی گنجی به نام ایران، کافی نیستند که بیدارمان کنند؟
به جای هر کلام و سخنی، فقط لحظه‌ای روی عکس مکث کن، درد از این جانکاه‌تر؟
مادری روی سنگ گور پسرک هفده ساله‌اش می‌رقصید و ضجه می‌زد.
برای خودم شعر می‌خواندم، می‌دانستم اگر با صدای بلند بخوانم در دلش به من خواهد خندید و مسخره‌ام خواهد کرد.
می‌خواندم شعر «اونات کوتلار» را:
«و اکنون در ساحل اندیشه‌ای خاموش ایستاده‌ایم
سعی در این داریم که فراموش نکنیم
زیرا در سرزمین فراموشی‌های آسان هستیم.
و همچنان، از روی سفره چین‌خورده دریا
ماهیان مرده می‌گذرند
و دوستان من فانوس به‌دست از گورستان‌ها ماه‌ها و سال‌ها
و من همواره در این اندیشه‌ام که برای زندگی کردن چقدر مریدیم...» (ص ۱۲۶)

«همه چیزت غیر عادی ست سودابه! خیامی هستی اما با فال گرفتن دنبال آینده‌ای. من عُمرای پیچیده‌تر از تو ندیدم و نخواهم دید.
عشوگرانه و نازکنان گفت:
- تازه کجاشو را دیدی.
- می‌فهمم، سر مار زیر لحافه.
- متلک می‌گی؟
- آره.
قهوه و چای نوشیدیم، بدون گرفتن فال رفت.» (ص ۱۲۷)

فریادی از درون قابی پر از عکس‌های تیره و تار.
- با او عکسی داری؟
- نه، من حتی از خودم عکسی ندارم.
نخستین‌بار، مادر عکس‌هایم را به آتش کشید تا عکس‌ها به‌دست ماموران ساواک نیفتد. مادر خانه را پاکسازی کرده بود و عکس‌هایی که با دوستانم بودم را سوزانده بود.
- مادر چرا اینکارو کردی؟
با آن خنده مهربانانه و جانانه‌اش گفت:
- ترسیدم دوباره بریزن تو خونه عکسارو ببرن و واسه دوستات که تو عکس بودن در دسر درست بشه.

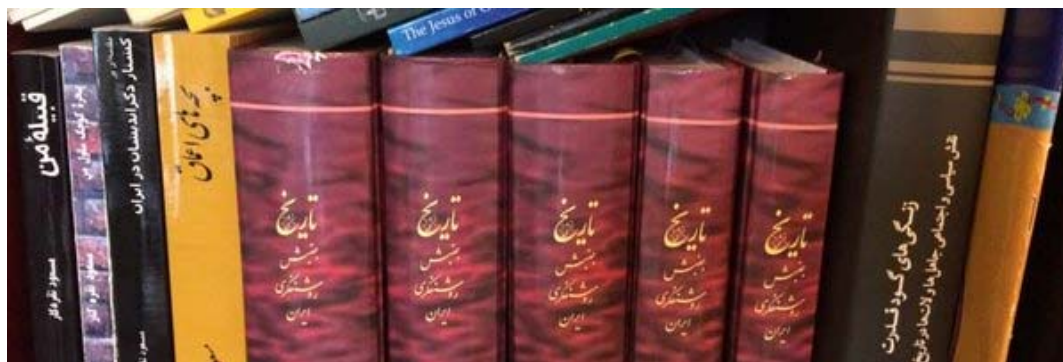
بار دوم، خودم با عکس‌هایم همان کار را کردم. سال ۱۳۶۰.
و این بار سوم بود. ... (صص ۱۳۶ و ۱۳۷)

خواست دیداری داشته باشیم.
باران را بی‌چتر بوسه‌باران کردم، مثل همیشه.
سبزپوش با چتری آبی آمد.
- از من نرنج، هنوز دوستت دارم.
- برو، اما پایت را از روی قلب من بردار.
- عشق کلاهبردارانه به رسوا شدنش نمی‌ارزد.
- تو تقصیری نداری سودابه، من اشتباه کردم.
فهمیده بودم دروغ می‌گویی، خودت هم می‌دانستی دروغ می‌گویی، آن‌هم با صدای بلند.
اگر به تو راست نمی‌گفتم، امروز تا این حد تلخی و درد به جان و جهانم نمی‌ریخت.
از حساست‌ها و احساسات خودم گفتم، و راه ویران شدنم را نشانت دادم و تو ویرانم کردی.
یادت هست؟ بعد از دیدن آن جای دندان و گاز روی کتف‌ها و خوابیدن‌هایت با مردی که از ایران دعوتش کردی به
سراغت بیاید، چی گفتم:
- تو دروغ گفتن را تمام کن و من راست گفتن را، یادت هست؟
خندیدی.

سکوت بودی و نگاه زخم‌کهنه مگر غیر از این می‌توانست باشند.
سکوت در برابر قربانی‌ای خوش‌خیال که انسان و دوستی را خورشیدی پشت ابرهای سیاه نمی‌خواست، با آسمان آبی‌اش
دوست می‌داشت، آسمانی پر از آفتاب. ... (ص ۱۵۴)

در پشت جلد کتاب آمده است:

ماتیک سرخ‌ات را پاک کن، اما پاک نکن حقیقتی که با ماتیک صورتی رنگ بر آینه شکسته نوشته شده است. همان آینه
قدیمی در قابی قهوه‌ای. «زنان و مردان روسپی، صادق‌ترین معشوقه‌های عالم‌اند. دروغ نمی‌گویند؛ ویرانگر دوستی و
اعتماد نیستند؛ شیرین افسانه‌های بی‌فراوانند؛ اما سودابه‌های کیکاووس و سهراب‌های دروغین شاهنامه نیستند؛ دانه‌های
باران‌اند و آهوان مهتاب.»



روسی‌گری دربرگیرنده انواع آزار و اذیت جنسی، نوعی تبعیض، تجاوز به حقوق بشر، تجاوز جنسی، ضرب و شتم، فحش و ناسزا، سوءاستفاده‌های جنسی و در نهایت برتری مرد بر زن با استفاده ابزاری است که امروزه به صورت صنعت و تجارتی در سراسر دنیا درآمده و انواع روسپی‌گری خانگی، کار در روسپی‌خانه‌ها، ارائه خدماتی چون مکالمات تلفنی جنسی، ویدئویی، اینترنتی، ماهواره‌ای و صنعت توریسم روسپی‌گری را در بر می‌گیرد. البته مسئله تا حدودی در بین مردان نیز رواج دارد.

هرودت، از شیوه خاصی از روسپی‌گری که موسوم به «روسی‌گری مذهبی» است نام می‌برد که هزاران دختر جوان در معابد آیینی به ارائه خدمات جنسی مشغول بوده‌اند. هرودت تمدن فنیقی را خاستگاه این نوع از روسپی‌گری می‌داند که در تمامی تمدن‌های دریای مدیترانه رایج بوده است. در

مبارزه فمینیسم با تحقیر روسپیان از قرن ۱۹ آغاز شد. فمینیسم از مکتب فکری سیمون دیوار و با شعار «زن همیشه فاقد قدرت نیست و نیازی به وابستگی به رابطه زن و مرد ندارد» آغاز شد.

اختلاف طبقاتی موجود و فقر در جوامع مختلف و ایران، موجب می‌شود تا برخی از زنان تن‌فروشی روی بیاورند و یا وادار گردند.

البته در کنار فقر اقتصادی، طبقاتی بودن جامعه و نابرابری‌های اقتصادی، اجتماعی و فقر فرهنگی نیز جایگاه خاصی دارد. رسم‌ها و سنت‌ها و قوانین هر جامعه به‌عنوان مجموع‌های از ارزش‌های فرهنگی آگاهانه یا ناآگاهانه است که از نسل‌های قبل به نسل‌های بعد منتقل می‌شود، مورد احترام، و تجاوز به آن‌ها جرم محسوب می‌شود.

رمان روسپیان...، ماجرای آشنایی سودابه و سهراب است و روابط و وقایعی و ماجراهایی که بین این دو می‌گذرد خواننده با نسلی آشنا می‌کند که احتمالاً خود راوی هم در آن سهیم بوده است.

داستان سودابه و سهراب تخیلی یا حقیقی، جذاب و آموزنده است. همه چیز به سرعت می‌گذرد و خواننده را با خود می‌برد و مات و مبهوت می‌سازد.

حال و روزگار سهراب در این داستان، چندان خوب نیست و سر خورده و پریشان است. سرانجام به ایران بازمی‌گردد و به سراغ مقبره خانوادگی می‌رود.

«در عمق ظلمت رویاها و اندوه‌ها و تردیدها، درست مثل چهل سال پیش، که می‌بایست از سرزمینم کنده می‌شدم.

...

پرواز طولانی خسته‌ات کرده داداش، سریع می‌بریم خونه که استراحت کنی.

نه، منو ببر بهشت زهرا.

- امروز و امشب را رو استراحت کن، فردا می‌برمت.

- برو بهشت زهرا.

- آخه داداش ...

- خواهش می‌کنم برو بهشت زهرا... (صص ۱۴۷ و ۱۴۸)

داستان از زبان اول شخص حکایت می‌شود و راوی در برابر آئینه به وسعت زندگیش اعتراف می‌کند تا واقع‌بینانه و صادقانه زندگیش را بهتر بشناسد.

رمان «روسی‌پیان، صادق‌ترین معشوقه‌های عالم‌اند!»، زبان ساده و نثر روان و در عین حال زبان شعرگونه و رمانتیکی دارد و داستان و ریا و تزویر و تظاهر در زمانه‌ای که هیچ چیز سر جایش نیست را به‌طور غیرمستقیم به نقد می‌کشد!

نهایتاً شاید برای کسی که عنوان کتاب را می‌بیند و آن را نخوانده باشد شاید این سؤال پیش آید که «روسپیان - صادق‌ترین معشوقه‌های عالم‌اند!»، عنوانی مردسالار است. اما هنگامی که کتاب را می‌خوانید و به پایان می‌رسانید هرگز به نگرش مردسالاری بر نمی‌خورید. به عبارت دیگر، این رمان از منظر انسانی و برابری و آزادی‌خواهی نگاشته شده است.

مسعود نقره‌کار، در طی دهه‌های گذشته، بیش از ۳۰ عنوان کتاب در چهار زمینه تاریخ جنبش روشنفکری و کانون نویسندگان ایران؛ دگراندیشی و کشتار دگراندیشان در ایران؛ پزشکی و روان‌شناسی و ادبیات داستانی به چاپ رسانده است.

مطالعه رمان «روسپیان، صادق‌ترین معشوقه‌های عالم‌اند!» را به علاقه‌مندان کتاب و رمان، توصیه می‌کنم.

یکشنبه هجدهم تیر-سرطان- ۱۴۰۳-هفتم جولای ۲۰۲۴

علاقه‌مندان می‌توانند از طریق انتشارات فروغ با آدرس‌های زیر، این رمان ارزنده و جذاب را تهیه کنند:

Forough Book

Persischer Verlag & multilinguale Buchhandlung

Jahnstraße 24

50676 Köln

E-Mail: info@forough-book.com

Tel: +49221 - 9235707